

هو العليم

عدم ادراك واقعت پیامبر اکرم علت انحراف پس
از ایشان

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۱۳

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

لا إكراه في الدينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ

قبل از این که در این جا ... در ذهنم بود مسائل کلی را مطرح کردم ... در ارتباط با سوالهایی که دوستان در جلسات قبل مطرح کرده بودند و ما نتوانستیم به آنها پاسخ بدهیم دو سه مسئله در ذهن داشتم که در اکثر این سوالات و نامه‌ها این مسائل مطرح می‌شد ولی خب تقدیر به نحو دیگری رقم خورد و با توجه به مسائلی که طبعاً پیش آمده و سوالاتی برای دوستان به وجود آمده من جمله مخدره مکرمه که مطالبی را مطرح کردند طبعاً بهتر است که در این مجلس به این مطالب پرداخته شود تنها شاخصه‌ای که دین اسلام دارد و بر آن اساس بر تمام ادیان برتری دارد برتری منطقی و عقلانی شاخصه انتخاب است شاخصه اختیار است انتخاب در روش و انتخاب در مسیر و انتخاب در راه و

انتخاب در سلیقه تمام آیات قرآن و روایات اهل بیت که اصل و اساس ممشای ما را به عنوان یک فرد شیعه به وجود می‌آورد تمام اینها روی این نکته توجه شده است که راه خدا عبارت است از همان راه انبیاء و راه ائمه بر اساس آزادی است، آزادی که خود انسان آن آزادی را اختیار می‌کند آزادی که موهبتی الهی است خدای متعال انسان را آزاد آفریده است و فقط عبودیت به خودش را از انسان مطالبه می‌کند.

سیدالشهدا ء علیه السلام به حضرت سجاد می‌فرماید: **"یا بنی لا تکن عبد غیرک فقد جعلک الله حرّاً"** هیچ گاه خود را بنده دیگری نکن! ببینید معنای بنده چیست؟ یعنی در تحت رقت شخص دیگری خود را درنیاور! در تحت عبودیت شخص دیگری خود را درنیاور!

معنای رقت و عبودیت این نیست که مثل همین غلام و عبد و امه و کنیز و اینها به این کیفیت غلام زر خرید و امثال ذلک، نخیر.

این است که انسان خود را به واسطه امری از امور که جنبه دنیایی دارد نه جنبه الهی منقاد و مطیع شخص دیگری مانند خودش بکند این غلط است.

چرا؟ چون آن شخص دیگر فردی است مانند خود انسان.

انسان برای انجام کاری به یک اداره مراجعه کند و بخواهد برای رئیس آن اداره کرنش کند غلط است. باید به اداره مراجعه کند و مطلب خود را به آن مسئول بگوید اما نه به عنوان کرنش خیلی باید متشخصانه و خیلی آزاد باید بایستد و مطلبش را مطرح کند. پذیرفت، پذیرفت. نپذیرفت بیاید بیرون کرنش کردن و خم شدن این برای هر کسی غلط است برای هر فردی غلط است.

در زمان سابق یک وقتی من می خواستم پیش یک شخصی بروم از طرف مرحوم آقا رضوان الله علیه نامه داشتم؛ یک کتابی نوشته بودند ایشان راجع به تاریخ هجری و عدم استعمال تاریخ شمسی. من قرار بود این را به یک فردی بدهم مراجعه کردم به همان منطقه و همان منزل و به همان دفتر آن مسئول آن جا خب با ما آشنا بود به ایشان گفتم که کتابی است می خواهم به ایشان بدهم و در یک نامه در ضمن مرحوم پدر ما نوشتند نامه را به ایشان بدهم. آن شخص خیلی با بنده رودر بایستی قرار گفت. گفت

الان خیلی عذر می‌خواهم الان یک مصیبتی وارد شده که تا سه روز ایشان ملاقات نمی‌پذیرفتند، هیچ کس تا به حال ... حالا برای شما استثناءً فردا را می‌توانم وقت بگیرم!

گفتم نخیر بنده امروز قصد مسافرت دارم قصد مسافرت به شیراز داشتم و مسافرتم را نمی‌توانم ترک کنم شما این کتاب را به ایشان بدهید سلام ما را هم به ایشان برسانید افرادی که در این جا بودند تعجب کردند چطور یک همچنین قضیه هفته‌ها طول می‌کشد و روزها چه می‌شود تا این که شخص فلان یک ربع ده دقیقه [وقت بگیرد] ... ولی من همین طور خیلی راحت گفتم من بعد از ظهر باید بروم شیراز و سفرم را هم نمی‌توانم ترک کنم. شما سلام ما را برسانید نامه را هم بدهید. گفت چرا ...؟

من می‌توانستم سفرم را به تأخیر بیاندازم خیلی هم ضروری نبود به خاطر این که به آن شخص بگویم احترامی که ما به بزرگان می‌گذاریم به افراد تصور نکنید بر اساس موقعیت ظاهری ایشان است نخیر! ما به لحاظ موقعیت ظاهری هیچ توجه به هیچ

کس نمی‌کنیم و نباید بکنیم بلکه شخص متقی باشد
خب باید به او احترام گذاشت شخص عالمی باشد
باید مورد احترام قرار بگیرد. شخصی باشد در راه
خدا قدمی برداشته از این نقطه نظر باید مورد احترام
قرار بگیرد.

اما بخواهد به خاطر مسائل ظاهری و بیا و برو و
دم و دستگاہ بخواهد در انسان اثری بگذارد که بر
اساس آن اثر بر اساس آن اثر انسان حالت انفعالی در
خود بگیرد این می‌شود عبودیت غیر.

" لاتکن عبد غیرک " بنده غیر از خودت نباش.

تو که الان داری به او احترام می‌گذاری برای چه
احترام می‌گذاری؟ این حالت تواضع و کرنشی که
الان هست اگر این شخص این منصب را نداشت
فرض کنید که یک نفری بود امام جماعت یک
مسجد همین طور به او احترام می‌گذاشتی؟ اگر یک
فردی بود که من باب مثال در منزل یک مدرسی بود
مدرّس عادی بود همین جور احترام می‌گذاشتی؟
همین طور با این حالت و با این وضعیت؟ یا این که
نه ...

خدا رحمت کند مرحوم پدر ما خدا همه
گذشتگان شما را رحمت کند و پیامرزد یک شب،

شب سه شنبه بود راجع به مسائل اعتقادی و غیر اعتقادی در مسجد ده پانزده نفری در مسجد بعد از آن جلسه قرآن می‌نشستند و ایشان هم تفسیر می‌گفتند. یا این که شرح احادیث قدسی داشتند بعد این مسئله را مطرح کردند این مطلبی را که اکثر مردم عقلشان در چشمشان است اکثر مردم ارزشها را به مسائل ظاهری می‌دهند. به ظاهر نگاه می‌کنند. آن تجزیه و تحلیل اینها بر اساس مسائل ظاهر است نه بر اساس واقع. می‌گفتند الان ببینید من از خودم مثال می‌زنم ایشان می‌گفتند: ببینید من الان ملبس به این لباس هستم، عمامه دارم عمامه ایشان از عمامه من بزرگتر بود در این وضعیت هستم عصایی هم داشتند و قبا و عبا و این وضعیت و ... خب شما دارید می‌بینید و ایشان وقتی وارد مسجد می‌شدند افراد صلوات می‌فرستادند و برای ... و سلامتی و چی از این حرفها که اصلا ... این حرفها نبودند. گفتند: حالا من فردا ظهر یا فردا شب بیایم در مسجد از منزل می‌آیم مثال می‌زدند ... نه این که حالا این کار را انجام بدهند می‌خواستند ما را در یک مسئله واقعی و یک بینش واقعی و احساس واقعی قرار بدهند عمامه را از سرم برمی‌داریم به جای آن شب

کلاه می‌گذارم و این قبا را از تنم درمی‌آورم و به جای آن یک لباس یک پیراهن شلوار که بسیار خوب عصا را می‌گذاریم کنار و با یک پیراهن و شلوار و یک شب کلاه وارد مسجد می‌شویم خوب درست شد؟ علم ما که سرجایش است تقوای ما اگر داشته باشیم آن سرجایش است همه چیز سر جایش است فقط تنها چیزی که شده عمامه برداشته شده به جای آن شب کلاه گذاشته شده است ... آیا این مردم نظری که به ما دارند تا فردا شب یکی است؟ اصلاً به کل عوض می‌شود. یعنی به ما وقتی که دیگر نگاه می‌کنند به عنوان یک فرد عادی نگاه می‌کنند صحبت که با ما می‌کنند تفاوت می‌کند نحوه صحبت تفاوت می‌کند وقتی که می‌آیند صحبت کنند یک حالت دارد اما وقتی که ... [لباس تغییر کند] فرق می‌کند. و این مسئله را خود من احساس کردم من خودم دارم تجربه را خدمت شما می‌گویم. افرادی که البته کسان دیگر و اشخاص دیگر ما در یک موقعیتی بودیم در یک جایی رفته بودیم به اتفاق یک عده از دوستان و اینها وقتی که من با این لباس بودم با این عمامه بودم صحبت آن افراد با من به یک نحوه بود وقتی که عمامه برمی‌داشتم و با همین به اصطلاح در همین زیارتها با همین لباس عربی و

عادی بودم صحبت آنها با من تفاوت می کرد ولی نحوه صحبت نحوه حرکات و نحوه چیز ... من هم می خندیدم آنها نمی دانستند من برای چه دارم می خندم ... تفاوت می کرد. در حالی که خوب جوابهایی که ما می دادیم همان جواب بود. سوالاتی که مطرح می شد طبعاً در همین زمینه ها و مسائل بود. اینها برای چیست؟ اینها برای غلبه احساسات است! درست شد؟ و این خیلی مسئله عجیبی است؛ خیلی مسئله عجیبی است. هر چه انسان راجع به این مسئله فکر کند و تأمل کند باز هم جا دارد و وضعیت خودش را در موقعیت منطقی و عقلانی قرار بدهد"

لاتکن عبد غیرک سیدالشهداء علیه السلام می فرماید: عبودیت غیر را هیچ وقت بر گردن خود مینداز، در حالتی که: **"فقد جعلک الله حرّاً"** خداوند تو را آزاد آفرید و فقط عبودیت مرا باید تو آویزه گوشت قرار بدهی. حتی به پیغمبر و امام هم که نظر می کنی باید نظر، نظر الهی باشد نظر باید نظر ملکوتی باشد. نظر، نظر شخصی نباید باشد. باید نظر جنبه الهی داشته باشد.

این مسئله از مهمترین مسائل اسلام و حرکت اسلام بر اساس این مسئله است. بعد از پیغمبر اکرم

این قضیه ... دچار خدشه و اختلاف شدند. آمدند
آن پیشنهاد و به عبارت دیگر انتصاب عقلایی پیغمبر
را که یک وقتی من می گفتم که حتی ما اگر جریان
عید غدیر هم نداشتیم؛ واقعا اگر عقل را مسلمین در
پیشاپیش حرکت خودشان می گذاشتند چه
می بایستی کرد؟ آیا یک شخص عاقل می آید
امیرالمؤمنین را در این جا مشاهده کند با این وضع و
با این کیفیت عالم به اسرار اول و آخر ... عالم به هر
چه که هست و هر چه که خواهد بود، عالم به تمام
عوالم بالا و تمام عوالم ماده این فرد ... خوب ببینید
دیگر شما که دارید می بینید او که فرار نکرده در
منزلش این را بیاید مقایسه کنید با یک آدم احمق و
نادانی که دست چپ را از دست راستش نمی شناسد
و بعد خلافت را به این شخص می سپارد این واقعا
عاقل است؟

فرض می کنیم اصلا روز غدیر نبود؛ روز غدیر
نبود ... درست شد؟ پس کاری را که اهل تسنن
کردند اصلا یک کار عقلایی نبود! عقل این مسئله را
محکوم می کند.

ما اصلا به جریان روز غدیر کاری نداریم. اصلا

روز غدیری بوده یا نبوده... اصلا به هیچ وجه فرض می‌کنیم نبوده، درست شد؟ این مسئله چون با یک جریان غیر منطقی و غیر عقلانی روبرو بوده طبعاً در چهارچوب خلاف منطق و خلاف عقل و خلاف روش منطقی و عقلانی قرار می‌گیرد. و بر این اساس هم هدایت می‌شود.

می‌آید از ابی‌بکر سوال می‌کند در جواب می‌ماند. می‌گوید بگریید، کتک بزنید، بیرونش کنید! ببیند جریان شد غیر منطقی!

اما تا به حال دیده شده کسی بیاید سراغ یکی از ائمه ما آنها در جواب بمانند؟! تا به حال اتفاق افتاده؟ اتفاق نیفتاده. یا اگر اصحاب آنها در جواب بمانند آیا می‌گویند بیاید بگریید، بزنید، بیرون کنید؟! نه! می‌گویند صبر کن برای تو جواب می‌آوریم، توانستیم جواب را می‌دهیم نتوانستم می‌روم سوال می‌کنم جواب را می‌آورم. کتک در کار نیست فحش و سب و تهمت و این حرفها در دستگاه اسلام نیست، در دستگاه شیعه نیست. درست شد؟! نسبت دادن ناروا و نسبت دادن خلاف که در دستگاه اسلام

نیست ... در دستگاه انبیا نیست.

وقتی که این جریان غیر منطقی بعد از رسول خدا واقع شد طبعاً استمرار آن، استمرار غیر منطقی خواهد شد. لذا شما دیدید تمام خلفا به قوه زور و ظلم آمدند و حکومت کردند. قوه، قوه زور ... اگر شما خلیفه مسلمین هستید علی بن ابیطالب که نمی‌خواهد با شما بیعت کند، چرا به زور او را به مسجد بردید و از او بیعت گرفتید؟ چرا؟ چرا عمر با شمشیر ایستادی بالای سر علی و گفتی بیعت کن یا این شمشیر را بر سرت فرود می‌آورم؟ می‌خواهد بیعت کند می‌خواهد نکند. شما که به مقصودتان رسیدید ... این می‌شود استمرار ظلم و استمرار فساد.

اما امیرالمؤمنین وقتی که به خلافت می‌رسد با آن وضعی که مردم می‌آیند و حمله می‌کنند و در منزل را می‌شکنند و حسنین زیر دست و پا داشتند استخوانشان می‌شکست با این نحوه آمدند سراغ علی که بیا بعد از ۲۵ سال بیا خلیفه شو این نحوه آمدند و با امیرالمؤمنین بیعت کردند امیرالمؤمنین آمد صحبت کرد گفت که من به خلافت مایل نبودم او

که اول بود شما از ما گرفتید، حالا بیست و پنج سال ... [گذشته] حالا هر کسی می‌خواهد با من بیعت کند، هر کسی نمی‌خواهد نکند. [این چیست؟] این می‌شود منطقی. این می‌شود حق. آن می‌شود ظلم. این می‌شود حق. چرا؟ چون در راه خدا که ظلم نیست، راه خدا که در آن اعمال فشار نیست، راه خدا که در آن چماق نیست، راه خدا راه انتخاب است. هر کسی می‌خواهد [بخواهد]، هر کسی نمی‌خواهد [نخواهد] راه خدا راه اختیار است. هر کسی می‌خواهد ... هر کسی نمی‌خواهد ... نسبت دادن ... [تهمت] نیست، با مسائل و اینها بازی کردن نیست. راه خدا که بازیچه دست این و آن نیست. تا وقتی که من بتوانم کارم صحیح باشد درست انجام بدهم بر طبق میزان عمل کنم خوب طبعاً یک وظیفه دارم اگر من یک روزی آمدم و از خطوطی که باید طبق آن خطوط تعدی کردم و به انحراف رفتم شما اگر در آن لحظه بخواهی از من اطاعت کنی در روز قیامت باید جواب خدا را بدهی! راه خدا شوخی بر نمی‌دارد، راه خدا این حرفها نیست. باید شما نگاه

کنید ببینید فردی را که من باب مثال دارد مطلبی را مطرح می‌کند این مسئله و این مطلبی را که دارد مطرح می‌کند آیا با موازین تطبیق می‌کند یا نمی‌کند. تطبیق کرد بسیار خوب تطبیق نکرد نباید انسان بر اساس هوی و بر اساس تخیلات و بر اساس سلیقه بخواهد مسئله را ادامه بدهد. تمام اینها بر اساس کنار گذاشتن منطق و کنار گذاشتن عقل است هر شخص در انتخابی که می‌کند آزاد است.

وقتی که شیعه اساس و محور و عمود خیمه خود را بر اساس اختیار و آزادی و انتخاب قرار داده دیگر ما را چه برسد بر این که بیاییم و خطی به دور خود یا یک محدوده بکشیم و یک اختیار را از افراد سلب کنیم و انتخاب را از افراد بگیریم. این حقی است که خدا به هر فردی داده است به هر کسی داده است این حقی است که خدا به هر شخصی عنایت کرده است. من که هستم که بخواهم این حق را از شخصی بگیرم؟ من که هستم که می‌خواهم حق انتخاب را از یک فرد بگیرم؟

بعد از فوت مرحوم آقا همه دوستان شاهد هستند اضطراب عجیبی افتاده بود در بین رفقای مرحوم آقا

... خب بالاخره چه خواهد شد؟ این شخصی بوده ولی خدا بوده و دارای چنین و چنان بوده و حالاتش این بوده و الان این از دنیا رفته چکار کنیم و آن قدر اضطراب همه را گرفته بود که اصلا به طور کلی اذهان همه پریشان بود تا روز سوم و شب چهارم اصلا همه پریشان بودند در شب چهارم مجلسی در همان منزل مرحوم آقا تشکیل شد و دوستان ایشان در آن جا آمدند خب اخوی بزرگتر ما صحبت کردند ایشان یک چند دقیقه و بعد هم نوبت به ما رسید و گفتند که شما ... من در آن جا این مسئله را مطرح کردم که مگر خدای زمان آقا با خدای بعد از زمان آقا تفاوت دارد؟! آقا رفته در دل خاک البته جسمش [رفته]، خدا که در دل خاک نرفته، پرونده ظاهری آقا بسته شده، پرونده خدا که بسته نشده، همیشه باز است. راه خدا که با رفتن و آمدن یک نفر باز و بسته نمی شود و همان راه و همان مسیری که هست همان مسیر به وضع خودش و به کیفیت خودش آن مسیر دارد ادامه می دهد، التفات کردید؟ و انتخاب برای همه ... این انتخاب حق اولیه است هر شخصی که

احساس می کند که فردی مناسب برای تبعیت و برای گرفتن مسائل از او در هر کجای دنیا اگر سراغ دارد برود هر شخصی احساس می کند فردی برای او مناسب است فردی برای او مفید است [برود نزد او]. چرا؟ [چون] اصل اولیه در حرکت ما آزادی است این آزادی را بنده به حول و قوه الهی نه قبلا و نه بعدا به هیچ وجهی این آزادی را از دوستان سلب نمی کنم و همین طور در ارتباط با خودم این مسئله به حول و قوه الهی همیشه برای خودم محفوظ داشتم.

در زمان خود مرحوم آقا تنها کسی که می آمد و با ایشان آزاد صحبت می کرد من بودم خیلی صریح مسائل را من با ایشان مطرح می کردم خیلی صریح و این کاری که این مخدره آمدند و صحبتی که کردند نه تنها هیچ اشکالی نداشت و بسیار هم خوب و بسیار هم پسندیده بود و باید هم این طور باشد کسی نباید در ذهنش هیچ شبهه باشد. کسی نباید در ذهنش هیچ گونه شکی باشد هر کسی در انتخاب مسیری که می رود در آن انتخاب باید با آرامش باشد باید با خیال راحت باشد.

و بر همین اساس راه ما از راه بقیه بعد از زمان آقا

دو تا شد. چرا؟ چون این آزادی را می خواستند از ما بگیرند و ما زیر بار نرفتیم. آن آزادی در زمان مرحوم آقا برای بعد از مرحوم آقا مفید افتاد.

یعنی به همان نحوه که من در زمان مرحوم آقا آن حق اختیار و انتخاب را برای خودم همیشه محفوظ می کردم و هیچ وقت مطالب را طوطی وار و تعبّدی [دریافت نمی کردم]... البته در محدوده منطق چون در بعضی از اوقات خود عقل می گوید تعبد کن. ما به مسائل کار نداریم عقل می گوید در محضر امام علیه السلام که می رسی در آن جا دیگر چون و چرا نباید کرد ولی چه کسی؟ امام، امام علیه السلام معصوم از خطا است و بس. سکه عصمت به نام چهارده نفر زده اند و بس تمام افراد اشتباه می کنند، مگر یک طایفه غیر از امام و آن فردی است که از نقطه نظر سیر در عوالم ربوبی و از نقطه نظر حرکت در عوالم نفس و عوالم نور تمام مراتب اسماء و صفات را طی کرده و نفس او مندک و مُنمَحی و فانی در ذات پروردگار شده و بعد به واسطه عنایت الهی در سیر نزول لباس بقا به خود پوشیده. این فرد گرچه

از نقطه نظر ظاهری ممکن است از نظر ظاهری اشتباه کند؛ فرض کنید که در این جا لیوان، لیوان شربت است، بگویند که آن لیوان دوغ را بیاورید! چشمش خوب متوجه این [مسئله نیست]؛ بگویند که آقا این شربت است. یا در مسائل جزئی ...

ولی در مسائلی که یک: مربوط به مسائل اجتماعی است. در مسائلی که مربوط به بقایایی است که به تربیت انسان برمی گردد به تربیت نفوس و همین طور در یک مسئله دیگر که نمی گویم در این سه مسئله ... در این دو مسئله که فعلا مطرح است امکان ندارد اشتباه کند یعنی نظری را که می دهد نسبت به یک شخص رهنمودی را که می کند ... نسبت به یک فرد و مطلبی را که در مورد مسائل اجتماعی مطرح می کند به طور کلی صلاح و فساد مسائل و قضایای اجتماعی مطرح باشد، در این گونه مسائل ولی خدا اشتباه نخواهد کرد.

لذا ما این مسئله را به وجدان می گوئیم قضایایی را که ایشان می گفتند و بعد اتفاق افتاد دیدیم. راجع به جریاناتی که بعدها دیدیم در همین قضایای اخیر جریاناتی که بعد از فوت ایشان اتفاق افتاد مشاهده

کردیم. چرا؟ به خاطر این که آن اشراف کلی آن اشراف راجع به مسائلی است که اگر بخواهد در آن جا اشتباه کند در آن جا دیگر خب راه بسته است. خدای نکرده ممکن است نفوسی تلف بشوند. خدای نکرده ممکن است فساد کلی در این زمینه پیدا بشود. بله خیلی مسئله، مسئله مهم و دقیقی می شود، این مسئله مربوط به ولی خدا است. اما به بنده چه ارتباطی دارد... من یک فردی هستم مانند شما. هیچ تفاوتی از این نقطه نظر ندارم و از نقطه نظر سلوکی و اینها مطالبی خوب شنیدیم از بزرگان و این طرف و آن طرف... من واقعا نسبت به حالات دوستان غبطه می خورم و به همه هم گفتم اهل تواضع هم نیستم و نتیجه ای هم ندیدم [برای تواضع ظاهری]؛ یعنی دیدم حالم به همین نحو بهتر است در ارتباط با خود به این کیفیت بهتر است از استعمال لفظ استاد و اینها هیچ خوشم نمی آید، چه برسد به این که مسائل دیگری بخواهد مطرح بشود و تعبیر دیگری که نفس من بیزار و بری است از این تعبیری که راجع به افرادی که باید آن مراحل را طی کنند و دارد

به امثال من داده می‌شود.

چند روز پیش چند نفر از همین دوستان آمدند در قم و سوال و مطالبی مطرح می‌کردند. گاهی در بین آن لفظ استاد دارند مطرح می‌کنند گفتم والله من در خودم یک همچین استادی نمی‌بینم در خودم نمی‌بینم حالا شما اگر خیلی دلتان می‌خواهد به من استاد بگویید دعا کنید اول من ببینم، بعد وقتی که قضیه برای خودم روشن شد حالا شما بگویید. ولی مطلب این طور است که بنده نمی‌بینم آن استادی را که مورد نظر و اصطلاح اهل عرفان است صریحا دارم می‌گویم جلوی همه شما دارم می‌گویم آن نحوه از استادی را بنده در خودم نمی‌بینم اگر شما سراغ دارید فردی را که بتواند کمترین فایده و افاضه برای شما داده باشد و قابلیت این مسئله را دارد حالا نه حتی به عنوان لقب استاد را از نقطه نظر شرعی مسئول هستید که نروید ... ببینید چقدر من صریح صحبت می‌کنم، دارم این مطلب را بدون تواضع می‌گویم بدون مسامحه دارم می‌گویم من اهل تواضع و این حرفها نیستم و سابق هم به رفقا ... [گفته بودم] و دوستان ما هم این مسئله را می‌دانستند.

اگر شخصی همان طوری که بعد از وفات مرحوم آقا رضوان الله علیه بعد از در آن شب من این مطلب را به رفقا گفتم چون مسائل اقتضا می کرد که من یک قدری بی پرده و صریح صحبت کنم عین همان مسئله را الان هم عرض می کنم: چنان چه فردی احساس کند شخصی برای او از نقطه نظر حال از نقطه نظر سوال و جواب از نقطه نظر طرح مسائل علمی از نقطه نظر خصوصیات نفسانی از نقطه نظر استفاده که می تواند داشته باشد ... اگر شخصی احساس می کند که می تواند فردی برای او مفید باشد در هر کجای دنیا و در هر کجای این کره خاکی و بعد تعلل کند و امروز را به فردا بگذراند و با حرف این و آن بخواهد راه را برود، دیگر مسئولیت بر عهده خود او است. از نقطه نظر بنده هیچ گونه مسئولیتی متوجه من نیست.

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که خود من مانند شما از نقطه نظر احتیاج به استاد و احتیاج به شخصی که دستگیری کند مانند شما هستم و تفاوتی از این نقطه نظر بین من و بین شما به هیچ

وجه من الوجوهی نیست و این مسئله را تصور نکنید
که فقط در این مجلس و در این برهه من مطرح
می‌کنم بارها بوده که من این قضیه را مطرح می‌کردم
و اگر خود من احساس کنم و بینم فردی می‌تواند
برای من از نقطه نظر سلوکی مفید باشد یک لحظه
درنگ نخواهم کرد صریحا این مسئله را می‌گویم.
مسئله نسبت به سایر دوستان هم همین طور است و
تفاوتی در این قضیه ندارد حالا نسبت به بنده افراد
چه می‌گویند و چه خواهند گفت این دیگر در ارتباط
با خود آنها و تکلیف خود آنها و برداشت خود آنها
است آن چه را که من در پیش خود می‌بینم این است
که من همانند شما نیاز به دستگیری دارم و محتاج به
استاد راه رفته هستم و از این نقطه نظر هیچ احساس
نقصی هم در وجود خود نمی‌کنم زیرا فرد به
واسطه این گونه حال و به واسطه این قسم بینشی که
نسبت به حالش دارد هیچ وقت این فرد عیبی بر او
مترتب نخواهد شد بلکه عین حسن و عین اختیار
است. عیب در آن جا است که ما خود را از نصیبی
محروم کنیم. عیب در آن جا است که ما خود را از
نعمتی محروم کنیم. عیب در آن جا است که ما سر

خود را به مسائل پوچ و پیش پا افتاده سرگرم کنیم و از حقیقت باز بمانیم و آن چه را که گفته می‌شود ترتیب اثر ندهیم عیب در آن جا است.

اما اگر انسان واقعا احساس کند فردی برای او مفید است و بخواهد پیگیری کند این عین صلاح است در رابطه با این مسئله حالاتی که برای انسان به وجود می‌آید آن حالات متفاوت است ممکن است خدای متعال در یک برهه آن شخصی را که واجد این شرایط است که مرحوم آقا رضوان الله علیه از او در کتاب تعبیر به ولی باطن کردند ممکن است در بعضی از برهه‌ها و زمانها یک همچنین شخصی را خدا برای انسان مشهود نکند، ممکن است انسان به آنها دسترسی نداشته باشد که البته این مطلب را من در همین مجلّدات عنوان بصری اگر خداوند توفیق بدهد به طور مشروح در آن جا مطرح خواهم کرد و در بعضی از برهه‌ها ممکن است انسان به آن شخص دسترسی داشته باشد. ولی علی کل حال چه در آن برهه باشد یا در این برهه باشد مسئله اصلی بر اساس و بر محور ولایت دور می‌زند این مطلب را چرا ما

غافل شدیم؟ آن ذاتی که تمام امور به ید قدرت او است و تمام جریانات به نظر او است و او مربی نفوس است به سوی کمال و همه را او در اختیار گرفته است فقط و فقط شخص حضرت بقیه الله ارواحنا فداه است و بس. هیچ کس دیگری ... حتی اگر ولی مطلق هم مانند مرحوم آقا رضوان الله علیه وجود داشته باشد از دریچه نفس آن حضرت است که می گیرد و پخش می کند. ذات مقدس ناظر بر همه ما است و به یک طرفه العینی از ما غفلت ندارد. ما باید دل خود را صاف و نیت خود را پاک کنیم تا این که بتوانیم استفاده بیشتر کنیم. آمدن و رفتن من چه تأثیری دارد؟ صحبت کردن و صحبت نکردن من در این جا چه دخلی به مسئله دارد؟ من هم یکی مثل هزاران نفر هستم که نیاز و احتیاج به دستگیری دارم و نیاز و احتیاج به عنایت آن حضرت دارم بی برو و برگرد مانند شما و هیچ تفاوتی در این مسئله ندارد الا این که فعلا در این زمان شخص من فردی را پیدا نکرده است یا به واسطه کوتاهی یا به واسطه تقصیر یا به واسطه قصور علی کل حال حالا عدم توفیق اسمش را بگذاریم هر چه می خواهیم بگذاریم علی

کل حال بنده فردی را پیدا نکردم که این خصوصیتی را که عرض کردم داشته باشد لعل این که باشد من اطلاع ندارم و همین مسئله برای مرحوم آقا در سالهایی که تحت نظر مرحوم علامه طباطبایی مرحوم آقا شیخ عباس قوچانی مرحوم آقا شیخ محمدجواد انصاری همدانی و بعضی از افراد دیگر بودند این مسئله وجود داشت.

شما تصور نکنید اینها استادان مرحوم آقا بودند به آن معنای اصطلاحی و به آن معنا مرحوم علامه طباطبایی خیلی مرد بزرگی بود خیلی مرد بزرگی بود عبارتی را که مرحوم آقا آوردند از ایشان این بود که ملائکه بدون وضو اسم ایشان را نمی‌برند مسئله مسئله شوخی نیست. مرحوم حاج شیخ محمدجواد انصاری فردی بود که مرحوم آقا می‌گفتند وقتی که من می‌خواستم به ایشان نگاه کنم گویا نگاه به پیغمبر می‌اندازم و در کنار ایشان و در مقابل ایشان به این نحو بودند و همین طور بزرگان دیگری که ایشان با آنها ارتباط داشتند، اینها افراد منزّه و منظم پاک، اهل دل، اهل راه و خلاصه مرد راه بودند.

ولی عبارت ایشان نسبت به آقای حداد عبارت دیگری بود ایشان می گفتند: وقتی که من به آقای حداد رسیدم تازه به مطلوب و گمشده خود رسیدم التفات می کنید قضیه چه خبر است؟! حالا ما یک لفظ ولی افتاده در زبانمان به این می گوئیم ولی به آن می گوئیم ولی باباجان این حرفها مسخره است یعنی چه من و امثال مرا چه برسد به این که بخواهیم در این محدوده و در این وادی بخواهیم حرکت کنیم.

فقط یک اشاره من کردم یک مرتبه ایشان در همان اواسطی که با مرحوم آقای حداد ارتباط داشتند نه اواخر در همان اواسط یک اشاره کردند در همان سفرهایی که به کربلا رفته بودند می گفتند: من از ایشان حالی را دیدم که کمی از بسیار، از بسیار، از بسیار از بسیار او را چند مرتبه ... برای یکی از شاگردان پخته و با تجربه و سالمند مرحوم آقای انصاری گفتم، تا یک هفته پریشان بود؛ یعنی چه سرّی منکشف شده بود برایشان که می گفتند: کمی از بسیار، از بسیار، از بسیار ... چند مرتبه همین طور می گفتند ... علی کل حال رعایت موازین در هر حالی لازم است که انسان به موازین بخواهد عمل

کند من ممکن است خیلی خوب صحبت کنم، خیلی خوب مطلب را توضیح بدهم، بیایم در این جا حکایت برای شما نقل کنم، اما مهم این است که حرکت من حرکت بر اساس میزان باشد، حرکت بر اساس دستور و تکلیف باشد، بر اساس دستور و تکلیف باشد!

یک شخصی بود یک فردی بود خیلی ... و خیلی محترم در زمان مرحوم آقا، وقتی که ایشان به مشهد رفته بودند، تقریباً ده سال پیش آمده بودند پیش ایشان خیلی فرد ... در اجتماع خیلی شخص ... ایشان یک مقداری صحبت کرد که وضعیت خود شما چطور است و حالمان و خصوصیات ما و ما چه باید بکنیم؟ تکلیف را چطور باید تشخیص بدهیم؟ صدق نیت خود را چگونه تشخیص بدهیم؟ چگونه بیابیم که صادقیم؟ چگونه خود را بیابیم که دروغ نگفتیم؟ چگونه خود را بیابیم که گول نزنیم؟ مرحوم آقا بعد از صحبت‌هایی که کردند گفتند: انسان باید خود را ببیند که اگر این موقعیت و این بیا و برو این مسائل از او گرفته شد و به او گفتند که آقا

برو فرض کنید که در یک مسجدی در یک ده بنشین
نماز بخوان و چند تا مسئله بگو با همان افراد ده و
... آیا تغییر می کند یا نمی کند؟

یک مرتبه آن شخص آهی کشید و گفت آقا پس
تمام عمر ما بر فنا رفته! یعنی خیال می کند دارد برای
خدا کار می کند ولی دارد برای نفس کار می کند،
خیال می کند دارد الان راهش را راه خدا قرار داده!
نه! وقتی که موقعیت تغییر پیدا کند آن گاه روشن
می شود که چقدر به تکلیف عمل کرده و چقدر به
نفس عمل کرده؟ مسئله خیلی مسئله مهمی است. و
از آن جایی که خدا همان طوری که عرض شد
برهه های مختلفی دارد و زمانهای مختلفی دارد،
انسان باید در هر زمانی به آن وظیفه و آن تکلیف
عمل کند. تکلیفی را که در زمان عدم استاد خاص،
مرحوم آقا داشتند در این طول زمان خیال نکنید که
ایشان را به جلو نبرد، نخیر ایشان را به جلو برد و
آمادگی را برای رسیدن به آن استاد کامل را به ایشان
عنایت کرده. همان مسئله الان در این زمان اتفاق
افتاده است من نمی توانم بگویم که شخصی نیست
نه ممکن است باشد. من، شخص بنده از این مسئله

اطلاعی ندارم و نمی‌توانم سرسری و سبک سرانه راه خودم را که از بزرگان آموخته‌ام و تجربه‌ای را که سالهای سال در خدمت بزرگان کسب کردم به شایعات و به مسائل مجازی بفروشم و نمی‌توانم آن چه را که خدا برای من روشن کرده است او را ندیده بگیرم. این وظیفه من است. و در ارتباط با همین مسئله است که خدمت دوستان و رفقا این مطلب را عرض کردم راهی را که من تشخیص می‌دهم راهی است که مرحوم آقا فرمودند: کسی که به این مطالب عمل کند و صدق نیت داشته باشد و اهتمام رسیدن به استاد را داشته باشد و لکن خب استاد نیست بنابراین مصالحی وجود ندارد بعداً ممکن است باشد انسان اطلاع ندارد، از آینده این شخص در راه است و به مقصود می‌رسد. همین مطلب را من به دوستان گفتم همین مطلب را شما سوال کنید از افراد، از خودتان سوال کنید، از مردها سوال کنید، از دوستان سوال کنید، یک مورد آیا تا به حال من در ملأ عام یا به طور خصوصی به یک نفر گفتم که ولی هستم؟ بروید سوال کنید، از زمان مرحوم آقا یک مورد آیا من به

یک نفر خصوصی ...؟ قسم بدهید بنده الان این مسئله را واگذار کردم به شما بروید برسید. یک مورد بوده است که من به یک نفر خصوصی بگویم من استاد طریق هستم ولی به کسی نگو؟ خب تا به حال بوده یک مورد آیا تا به حال بوده که من به شخصی گفته باشم که من ولی کامل هستم این سر است ولی به کسی نگو؟ یک مورد آیا تا به حال بوده که حتی استاد ظاهر هم؟؟ نه استاد کامل و اینها که اصلا جای بحثش نیست، همین استادهایی که الان مطرح است، این آیا بوده است به یک نحوی که من به یک شخصی گفته باشم؟ من قسم می خورم که تا به حال یک همچین کلامی از دهان من خارج نشده. چرا خارج نشده؟ من حساب این حرفها را می کنم، حساب روز قیامت را می کنم و باید نسبت به کارم و باید نسبت به سخنانم پاسخگو باشم. من اهل این خودم را نمی بینم که بتوانم جواب این مسئله را بدهم. و از آن طرف مگر چند روز دیگر ما زنده هستیم ... مگر چند روز دیگر ما در این دنیا هستیم؟ آیا ارزش این را دارد که انسان بخواهد این چند روز دنیا را با این حرف و نقل و این ولی و آن کامل است

آن نیم‌چه است ... آن پنجاه درصد ... آن ۲۷ درصد
است ... آن فرض کنید که ... این حرفها یعنی چه؟
این مسائل یعنی چه؟ آیا ما هیچ گرفتاری نداریم؟ آیا
هیچ مشکلی در زندگی نداریم؟ همه مشکلات ما
حل شده فقط مسئله ولایت مانده است؟

اگر این طور است عیب ندارد بگویند ولی من به
خودم که نگاه می‌کنم می‌بینم ما خیلی مشکلات
داریم، ما خیلی عقب افتادگی داریم که حالا بخواهد
نوبت استاد و وکالت و ولایت و از این عرض
می‌شود که مسائل از این جور مطالب بخواهد برسد،
درست؟

ولی یک مطلب باقی می‌ماند و آن این است که
طبق آن چه را که مرحوم آقا فرمودند و طبق آن چه
را که خب بالاخره تکلیف شخصی بنده است آن چه
را که به نظر می‌رسد در ارتباط با تبلیغ مکتب ایشان
من بر خود فرض عین می‌دانم که این مطلب را و این
مسئله را در حدود توان و در حدود تکلیف این
مسئله را به جلو ببرم؛ به آن مقداری که دستور داده
شده حرکت کنم، تند بروم، کند بروم، از افراط و

تفریط پرهیز کنم، بر طبق بینش و ملاکاتی که در اختیارم گذاشته شده است، بر طبق آن ملاکها حرکت می‌کنم.

چه بسیار افرادی از دوستان که حالاتی داشتند و بعد از زمان مرحوم آقا توقعاتی از من داشتند و من نتوانستم آن توقعات را برآورده کنم... چه بسیار از دوستان حالاتی افراطی داشتند و در ممشا و مرام خودشان به زیاده روی گرایش داشتند و من نتوانستم با آنها همراهی کنم. بعضی از افراد مرا به عقب‌نشینی از بعضی از مواضع توصیه می‌کردند، من نمی‌توانستم این مطالب را بپذیرم. بسیاری از اینها به واسطه این حالت من شاید تعدادی، اینها رنجیده شدند و بعضی از اینها از من فاصله گرفتند. ولی به همین مسئله، هم اکنون ادامه دارد. یعنی تصور نکنید که مسئله به این جا ختم خواهد شد. ممکن است یک فرد از وضعیت انسان چندان رضایت نداشته باشد من باید در ارتباط با عملی که می‌کنم پاسخگو باشم نه بر اساس آن چه که به من گفته می‌شود. من باید بر اساس بینش خودم و آن چه را که دریافتم راه خودم را انتخاب کنم، خواه پند گیر و خواه ملال!

من باید جوابگوی خدا در روز قیامت باشم
جوابگوی کی ... جوابگوی کارهای خودم. روزی
که تمام افرادی که در این جانشینند هر کدام پرونده
خودشان را گرفتند و به سمت محکمه الهی در
حرکت هستند. دوستان می‌دانند مرحوم آقا در
سالهای آخر حیات [ایشان] ... که متأسفانه در زمان
مرحوم آقا قرعه فال به نام من بیچاره زده شده بود
خیلی از افراد و دوستان با بنده اظهار محبت و لطف
داشتند یک روز مرحوم آقا به من فرمودند فلانی
خودت را داشته باش! تو را مانند شمع به این
مجالس می‌برند و از گرما و نور تو استفاده می‌کنند
ولی عمر خودت تلف شده! التفات می‌کنی؟! بعد
ایشان فرمودند: تمام این افرادی که دارند الان فدای
تو می‌شوند آن وقت خیلی از این حرفها بود قربانت
بگردم فدایت شوم و فلانی هستی شما ... چه هستی
... گفتند: یک روزی خواهد آمد که اینها تمامشان
تو را ... و من به چشم خود دیدم. درست شد؟! این
تجربه در زمان حیات خود ما اتفاق افتاد دیگر، ما
خود را به چه گول بزنم؟ دیگر من خود را به چه

فریب بدهم؟ چرا؟ یک مرتبه کافی است. شما خودتان و بسیاری از شما شاهد بودند که در همین تهران افرادی آمدند و خارج از اصولی که برای آنها معین شده بود و حرکت کردند و من با آنها قطع رابطه کردم و دیگر با آنها ارتباطی پیدا نکردم. چرا؟ چون دیدم این مرام و این ممشا بر خلاف ممشای مرحوم آقا است رفتن و بالای منبر صحبت کردن و مردم را به وجد درآوردن تمام مسئله نیست! مسائل دیگری هم هست. آمدن و از این طرف و آن طرف گفتن این تمام قضیه نیست! مسائل دیگری هم هست. در عین حال اختیار با همه است و انتخاب با همه آزاد است. به همان‌ها هم من گفتم به همان‌ها هم گفتم یک وقتی شما به عنوان سخنگوی من و مبلغ راه من دارید با مردم صحبت می‌کنید پس باید اطاعت کنید یک وقتی خودتان طبق مرام خودتان هستید بسیار خب اشکالی ندارد، کی من ممانعت کردم کی آمدم صحبت کردم و همین مطلب را به دیگران هم گفتم به افراد دیگر و بحمدالله همه پذیرفتند.

خود ایشان بارها به من فرمودند: که من

می‌خواهم راه خودم را مطابق با میل شما و با آن
کیفیتی که به نظر شما می‌رسد تطبیق کنم! گفتم خوب
اگر این طور است، مطلبی نیست. ایشان از شاگردان
مرحوم آقا بوده وقتی که ایشان این مطلب را به من
می‌سپرد و زمام تکلیف خودش را در اختیار من قرار
می‌دهد، آیا اگر من احساس کنم که ممکن است
راهی برای ایشان پسندیده‌تر باشد و آماده‌تر باشد و
راه ایشان بهتر باشد و دیگران بتوانند بیشتر استفاده
کنند و تذکر ندهم آیا به شخص ایشان خیانت
نکردم؟ خیانت است... یک وقت تصور نشود که
این مسائلی را که اتفاق افتاده است خدای نکرده
موجب وهن ایشان است نخیر با توجه به بینشی که
من نسبت به اوضاع دارم و با توجه به آن چه را که از
مرحوم پدر مرحوم والد رضوان الله علیه و خط و
خطوطی که در ارتباط با بزرگان در ذهن خود ترسیم
کرده‌ام صلاح را بر این دیدم که جلسات خانمها در
ارتباط با خانمها با ایشان به کل قطع باشد، درست؟
اما این به معنا نیست که خدای نکرده موجب وهن
ایشان باشد... نخیر مسئله چیز دیگری است.

با توجه به این مسئله دیگر خیال می‌کنم دیگر
مطلبی باقی نماند. باید انسان رعایت احترام افراد را
داشته باشد، باید احترام اشخاص سر جای خودش
محفوظ باشد. ایشان از نقطه نظر بیان مطالب و
مسائلی که مطرح می‌کنند فرد مفیدی هستند بین
خود و بین خدا راهی دارند، حالی دارند. البته ارتباط
ما با ایشان یک وقت تصور نکنید ارتباط استادی و
شاگردی است. عرض کردم اصلا این مسائل نیست
نه تنها با ایشان بلکه با تمام رفقا به عنوان یک رفیق
ناچیز هستم و فقط و فقط نکته در یک مسئله است
که آن چه را که من از مرحوم والد رضوان الله علیه
به یاد دارم طبعاً از دیگران بیشتر است و این یک امر
طبیعی است. آن چه را که من از ایشان شنیدم آن
مرامی را که از ایشان دیدم، آن حالاتی را که من از
ایشان مشاهده کردم، تصمیم‌گیریهای ایشان در موارد
مختلف مطالبی را که ایشان در مواضع مختلف این
مواضع را دیدم خوب موجب می‌شود که یک نوع
بینش و نگرشی نسبت به مکتب ایشان و راه خدا در
من باشد. ممکن است اشتباه باشد، ممکن است
صحیح باشد، همین طور این نگرش و این بینش

ممکن است در افراد دیگری هم باشد در دوستان ما
یک شخصی بگوید من از مرحوم آقا این طور به یاد
دارم من بینش نسبت به مکتب آقا این طوری است.
خب بسیار خب شما موظف هستید نسبت به بینش
خود عمل کنید بنده هم موظف کنم بر طبق بینش
خودم عمل کنم التفات کردید مسئله این است ... و
در این جا تمام رفقا و تمام دوستان می دانند که من
انتخاب را برای همه آزاد گذاشتم. اول مسئله مسئله
ریاستی نیست و صرفاً بر اساس انتصاب ما به مرحوم
آقا است که رفقا نسبت به ما اظهار لطف دارند. دیگر
غیر از این هیچی نیست. این مطالبی را که من عرض
می کنم بهتر از آن در کتابهای دیگر هست تصور
نکنید شما این مطالبی را که ما عرض می کنیم
تحفه‌ای به بازار است و تحفه‌ای به میدان آوردیم
نخیر! این مسائل این طور است یک مطالبی به نظر
می رسد یک مقداری از این کتاب جمع می کنیم از آن
کتاب جمع می کنیم شما خیال می کنید این جا خبری
است نه آقا هیچ خبری نیست! اول حساب خودمان
را تصفیه کنیم. این مسائل فقط و فقط دوستان و

رفقایی که اینها از شاگردان مرحوم آقا بودند و کتابهای ایشان را مطالعه می‌کردند طبعاً بر اثر مطالعه این کتابها مطالبی در نظر می‌آید که چه بسا ممکن است اشکالاتی به نظر بیاید، مسائلی به نظر بیاید، خب دنبال یکی می‌گردند که با مرحوم آقا ارتباط بیشتری دارد، یک امر طبیعی است؛ از میان رفقا و دوستان با مرحوم آقا متأسفانه [نام] ایشان در شناسنامه ما نوشته شده و در حالی که ما شاید قابلیت انتصاب ایشان را نداشته باشیم. خب اظهار محبت می‌کنند... آقا در این مسئله نظر ایشان چه بوده؟ در آن مسئله چه بوده؟ و به عقل ناقص خودمان آن چه را که می‌آید مطرح می‌کنیم. فقط در همین مسیر. ولی این حقی که یک شخص به عنوان راهی را که انتخاب کرده من خیال می‌کنم این حق برای او محفوظ باشد که بتواند از ایده‌های خودش و از عقاید خودش دفاع کند؛ این مسئله حقی است که همان طوری که برای همه شما و تک تک شما این حق بوده است، برای بنده هم محفوظ است. یعنی من هم می‌توانم از ایده‌ها و از عقایدی که به دست آوردم بتوانم دفاع کنم و کسی مرا مجبور به وارد

شدن در راه خاص و در یک مسیر خاص طبعاً نمی‌تواند بکند و این مسئله برای همه روشن است که راه خدا راه انتخاب است راه خدا راه اختیار است. نه حرفی این جا درج می‌شود و نه مسئله دیگری درج می‌شود. این نکته، نکته اساسی است.

این را من به شما عرض کنم که شما فردا نسبت به اعمال و رفتارتان مسئول هستید یعنی اگر شخصی و کاری داشته باشد که خدای نکرده آن رفتار موجب رنجش کسی دیگر شود، راه خدا بر این شخص بسته می‌شود. اگر شخصی رفتاری داشته باشد که دیگران در ارتباط با آنها احساس ضیق کنند احساس تنگی کنند راه آنها بسته خواهد شد. اگر کسی رفتاری داشته باشد که دیگران را مطابق با رفتار خود و با مبنای خود نبیند و عکس العمل نشان بدهد مسئول خواهد شد.

الان من با بسیاری از افرادی که با مرام من مطابق نیستند من رفت و آمد دارم در منزل آنها می‌روم کسانی که من قطعاً راه آنها را غلط می‌دانم ولی چه ربطی دارد به رفت و آمد چه ارتباطی دارد با علقه

چه ارتباطی دارد؟

مرحوم آقا راهشان این طور نبوده بعد از زمان آقا آمدند راه را عوض کردند، انحراف به وجود آوردند. ارتباطات را بر اساس مسائل مکتبی قرار دادند. بین این قضیه پیوند زدند. بین پدر و پسر جدایی انداختند! بین زن و شوهر طلاق به وجود آوردند! بین مادر و فرزند جدایی انداختند! به جای ذکر خدا و نماز، تهمت و افترا و سب و استهزا و تمسخر جای گرفت! درست؟! این مکتب آقا بود؟! خب اگر قرار باشد ما هم کم و بیش به دنبال اینها باشیم ما هم همین هستیم، هیچ تفاوتی در مسئله ندارد.

شش سال بود که من گفتم هر کسی را به حال خودش بگذارید. هر شخصی مسئول فکر و بینش خودش است. شما به کار نبرید، طرد نکنید، جواب سلام بدهید، ارتباطات را محفوظ کنید، شش سال ما این را گفتیم، کی به حرف ما گوش داد؟! خب وقتی که من از مرحوم پدرم و مرام بزرگان این را احساس می‌کنم که نمی‌توانم این مسئله را کنار بگذارم.

عمده هدف ما این است که در مسیر آنها باشیم و الا بقیه همه دکان است گر چه به اسم خدا است دکان

است! گرچه به اسم عرفان است، همه دکان است،
و همه فریب است و همه ریا است، گرچه به اسم
سلوک باشد، همه دکان است. تا جایی برای ما
ارزش و قیمت است که ما در این مسیر دل خود را
صاف کنیم و پاک کنیم شخص این طور انتخاب
می‌کند و این طور می‌فهمد، بسیار خب چطور این
که در انتخاب مرجع هر کدام یک مرجعی را برای
خود انتخاب کنند آیا فرض کنید که در یک
خانواده‌ای سه تا توضیح المسائل است یکی از این
یکی از آن یکی از آن ... آیا با هم دعوا می‌کنند؟!
دعوا نمی‌کنند. خب این به توضیح المسائلش عمل
کند، مسئله [می‌پرسد] این که به توضیح المسائل
عمل می‌کند، نمی‌خواهد به جهنم برود! این
[می‌خواهد] که به بهشت برود. منتهی تشخیص
میده‌د این فرد برای تقلید از افراد دیگر اصلح است
و افضل است، او را انتخاب می‌کند. آن فرد دیگر هم
همین طور شما تا حالا دیدید که دو نفر یک سلیقه
داشته باشند؟ شما در دنیا تا به حال دیدید که دو نفر
یک جور فکر کنند؟ تا به حال نبوده. بین دو تا برادر

سلیقه مختلف است. بین دو تا برادر دو سلیقه مختلف هست. درست شد؟ پس بنابر این مطلبی را که اتفاق افتاده است، صرفاً یک انتخاب و صرفاً یک اختیاری است که آن هم، آن انتخاب و آن اختیار به شخص حقیر تفویض شده، و الا مرا چه به این که بیایم نسبت به کار دیگران اظهار نظر کنم. مرا چه به این که بیایم بگویم که آقا این کار را بکنید یا این کار را نکنید. به من نیامده و الان هم صریحاً دارم می گویم هر شخصی در هر کاری که انجام می دهد آزاد است. دوستان محترم ما، صدیق ما، می خواهند کلاسهای خانمها را دوباره تشکیل بدهند، خودشان می دانند، هیچ ارتباطی به من ندارد، می خواهند ارتباط خودشان و نحوه مسائل خودشان را با خانمها مانند سابق انجام بدهند، این ارتباطی با من ندارد. ایشان از روی محبتی که به من دارند و از روی اظهار لطفی که به من دارند آمدند خودشان به من و این مطلب را مطرح کردند که آن چه را که شما نسبت به من صلاح می دانید مسئول هستید بین خود و بین خدا اگر نگویند. خب بسیار تکلیف بر من می آید، بله بر من تکلیف می آید، می گویم بسیار خب در این

محدوده حرکت کنید و نسبت به این محدوده شما توقف داشته باشید. چرا حالا این طور است، آن دیگر به شخص من مربوط است. آن مصالحتی که من در نظر دارم ممکن است بسیاری از دوستان از آن مصالحت اطلاع نداشته باشند و بهتر است که مسئله به همین جا ختم بشود و دیگر نسبت به این قضیه سوالی نشود و خب مطلب تمام نشود... این مسئله عین صلاح است برای شخص ایشان، و برای شخص من و برای تک تک از دوستان هست. و بحمدالله مسیر و آن راه به همان حرکت خودش ادامه می دهد مطالب به سمع همه دوستان می رسد و آن چه را که برای حرکت و برای انتخاب مسیر هست به حول و قوه الهی در اختیار همه قرار می گیرد. التفات کردید مسئله این است. هیچ فرقی بین این زمان و بین زمان سابق نشده. ممکن است لعل این که فردا دوباره به ایشان بگویم بعد از یک برهه شما دوباره وضع سابق برگردید هیچ این نسبت به این قضیه عرض می شود که نه تحدیدی هست و نه ما از آینده خبر داریم، یک مسئله در یک زمانی به

صلاح است و در یک زمان دیگر صلاح عوض می‌شود، به طوری که همیشه همین طور بوده. در زمان مرحوم آقا هم همین طور بوده؛ یک مطلبی را به یک شخصی واگذار می‌کردند، بعد همان مطلب را به کسی دیگر واگذار می‌کردند، دوباره برمی‌گرداندند به او، یا به شخص ثالثی. علی‌کل حال یک مسئله نیست که حالا فرض کنید که آن چنان مسئله مهمی باشد که خدای نکرده یک وقتی وهن کسی در کار باشد، اهانت به شخصی مطرح باشد، مطلقاً یک همچنین مطلبی مدّ نظر نیست.

انشاءالله امیدواریم که خداوند همه ما را در راهی که همان راه بزرگان که راه بدون تشویش، راه بدون اعوجاج و راه بدون انحراف است قرار بدهد و ما را قلباً، قلباً و نیتاً مطیع ولی زمان خودش حضرت بقیة الله ارواحنا فداه قرار بدهد به نحوی که هر خواستی او برای ما صلاح دید همان خواست، خواست ما باشد و هر مسیری که برای ما آن حضرت صلاح دید، آن مسیر را ما برویم.

مگر ما در این جا چه می‌خواهیم؟ واقعا حیف نیست یک همچنین نعمتی خداوند به ما داده، نعمت

ولایت را خدا به ما داده نعمت دستگیری امام زمان
علیه السلام را به ما داده شما خیال می کنید آن
حضرت از شما اطلاع ندارد؟! از تمام نیات شما
خطوری که می شود اطلاع دارد.

من نشسته بودم کنار مرحوم آقا در زمان حیات
ایشان یک نیتی، خطوری از من کرد، یک خطوری
همین، یک خطور!! ایشان داشتند روی میز خودشان
می نوشتند، من هم نشسته بودم روی صندلی روی
میز داشتم مطالعه میکردم در حین مطالعه من، یک
خطوری کرد، یک مرتبه ایشان سرشان از زیر آن
کتاب دفتری که می نوشتند برداشتند و به من این آیه
را فرمودند: **فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا**^۱ تو در جلوی چشم ما
هستی! التفات می کنید؟! وقتی که پدر ما این طور
باشد آن وقت قضیه حضرت بقية الله چیست؟ پس
آن تکلیفش چیست؟! از تمام خطوراتی که یک ذره
به نظر ما می آید آن خطورات اول آن حضرت اطلاع
پیدا می کند بعد آن خطورات به ما می رسد. وقتی یک
همچنین مسئله است، شما خیال می کنید ما تنها

^۱ سوره الطور، آیه ۴۸.

هستیم؟! همین طوری مسائل رها است؟ همین
طوری مسائل...؟! نخیر! این طور نیست. خودشان
وعده دادند خودشان دستگیری می کنند و خودشان
به آن راهی که صواب است هدایت می کنند و این
مسئله را که عرض کردم در راستای همین قضیه
است.